

مصاحبه با یکی از کارگران عسلویه (معرفی)

بهرام رحمانی

bamdadpress@telia.com

این مصاحبه توسط «افشین کوشا» بر پایه فایل صوتی چند ساعته‌ای که برای نشریه دانش‌جویی «بدر» ارسال شده، تهیه و تنظیم شده است. همچنین این مصاحبه در برخی از سایت‌های اینترنتی از جمله سایه «نگاه» نیز درج گردیده است.

تاکنون ما در نشریات و پایگاه‌های اینترنتی، مطالب و مصاحبه‌های زیادی با کارگران خوانده‌ایم و با درد و رنج آن‌ها نیز آشنا شده‌ایم، اما در این مصاحبه با مشکلات و معضلات کارگران و عملکرد وحشیانه کارفرمایان و سرمایه‌داران مواجه می‌شویم که بسیار تکان‌دهنده است. از این‌رو فکر کردم چکیده‌ای از این مصاحبه طولانی را معرفی کنم تا با مطالعه آن هرچه بیش‌تر به عمق درد و رنج کارگران و ترفندها و جنایات سرمایه‌داران و رژیم حامی سرمایه پی ببریم. از سوی دیگر در چنین شرایطی حساسی از تاریخ ایران، نباید تنها به احساس هم‌دردی با کارگران و مردم آزاده و انقلابی بسنده کرد، بلکه باید برای برافکندن سیستم سرمایه‌داری و رهایی کارگران و از این طریق رهایی کل جامعه از ظلم و ستم و استثمار سرمایه‌داری، به کار متشکل و هدفمند و پیگیر سیاسی_تشکیلاتی ضدسرمایه‌داری و سوسیالیستی روی آورد.

عسلویه، پایین بوشهر قرار دارد. حدود سی ساعت بین تهران_عسلویه فاصله است. گفته می‌شود به خاطر این که سابقاً این‌جا محل کندو عسل بود عسلویه نام گرفته است. عسلویه با گپرنشین‌های دور و بر حدود ۱۱ هزار جمعیت دارد. اکثر مردم فقیر و زحمت‌کشی هستند که با ماهیگیری، دامداری، کشاورزی و قاچاق کالا از کشورهای حوزه خلیج روزگار می‌گذرانند. آلودگی هوا در این منطقه وحشتناک است و به خاطر آلودگی گازی زندگی همه مردم در خطر است.

عسلویه، روی چاه‌های گازی بنا شده و یکی از عظیم‌ترین پروژه‌های گازی دنیا در این منطقه قرار دارد. اما مردم این‌جا، از امکانات اولیه وسایل زندگی محرومند. نه آب آشامیدنی سالم دارد و نه امکانات درمانی و بهداشتی. در این منطقه فقط یک درمانگاه یک تختخوابی وجود دارد.

طرح عسلویه به بهره‌برداری حوزه گازی جنوب اختصاص دارد که با قطر مشترک است. کل طرح مربوط به شرکت فرانسوی توتال است. توتال، این پروژه را به چند شرکت خارجی مثل شرکت «هیوندا» و یا «ال.جی» کرده‌ای سپرده است. پیمانکاران ایرانی هم زیر دست کرده‌ای‌ها کار می‌کنند. دو هزار کارگر و متخصص کرده‌ای در این‌جا کار می‌کنند که همه چیزشان از ایران‌ها جداست و پشت هیچ دستگاهی هم کار نمی‌کنند، کارشان فقط نظارت فنی است. تمام تکنولوژی و ماشین‌آلات منطقه از خارج آمده است مانند جرتفیل‌های دو هزار تنی. بنابراین منطقه عسلویه یک منطقه ویژه است که کاملاً در اختیار این شرکت‌ها به ویژه شرکت کرده‌ای قرار دارد. کسی بدون اجازه و امضاء این شرکت نمی‌تواند وارد این منطقه شود و نه جنس وارد و خارج کند. برخی از کارکنان این شرکت، فارسی هم یاد گرفته‌اند.

بیش‌تر کار تاسیساتی است. در درجه اول لوله‌کشی برای انتقال گاز و تاسیسات ایستگاه‌های پمپاژ است. لوله‌ها در اندازه‌های مختلف است مثل ۳۶ اینچ یا ۵۲ اینچ. برای کار کانال‌کشی تا عمق سه متر صورت می‌گیرد. تا حالا صدها کیلومتر لوله‌کشی شده، شاید هم بیش‌تر. مثلاً تا بید بلند آغاچاری هفتصد کیلومتر لوله‌کشی رفت و برگشت صورت گرفته است. همچنین ساخت تاسیسات برای کارخانه‌های پتروشیمی. لوله‌کشی‌ها را بیش‌تر پیمانکار ایرانی انجام می‌دهد. اکثریت شرکت‌های ایرانی مجری‌اند. برخی‌شان کارهای صنعتی هم می‌کنند. مثل شرکت‌هایی چون رامشیر که منابعی چون «کولین پاور» خنک‌کننده برای تاسیسات گازی می‌سازند. منتهی همه این‌ها تحت نظارت شرکت «هیوندا» است.

البته کارهای تاسیساتی دیگری مثل جاده‌سازی و اسکله‌سازی هم هست که همگی دست سپاه است. چون که پول زیادی توش است. ثقلب و سپاه بازی هم زیاد است. سپاه نه پولی بابت ماشین‌آلاتی مثل بولدوزر و لودر و گریدر و انفجارات می‌دهد نه بابت کارگر. نیروی کار مفت است. چون کسانی که دوره سربازی اجباری‌شان را در سپاه می‌گذارند مزدی دریافت نمی‌کنند. از هر کی در شرکت‌های پیمانکاری کار می‌کند بپرسی می‌داند و بهت می‌گوید نون بیش‌تر توی بتن و خاک‌برداری است تا رشته‌های دیگر. شرکت‌ها با ثقلب تو این کار کلی پول درمی‌آورند. آن‌قدر بخور بخور هست که گذش درآمد. همین چندی پیش اسکله‌ای که سپاه ساخت فرو ریخت. و یک شرکت دیگر هم به جای بتن‌ریزی زیر یک سکویی که قرار بود پرس‌های پانصد تنی روی آن نصب شود بشکله‌های دویست لیتری که با سنگ و خاک پر شده بود، گذاشته بود که به خاطر شکایت یک کارگر که مزدش را نداده بودند لو رفت.

به خاطر این پروژه، یک فرودگاه هم تو عسلویه بنا کرده‌اند که معمولاً مهندس‌ها و سرپرست‌ها و مقامات شرکت‌ها از آن استفاده می‌کنند. ممکن نیست که سوار هواپیما بشوی تیپ‌های ناجور را نبینی. منظورم تیپ‌های حزب‌اللهی شیک و پیک‌یقه سه سانتی که هر کدام یک کیف سامسونت هم دست‌شان است. اینها اصلاً نه ربطی به کارگر دارند نه حتی به یک آدم فنی. یک آدم فنی خودش را اون شکل در نمی‌آورد. این‌ها بیش‌تر آدم‌های امنیتی هستند تحت عنوان مدیر فلان فاز و بهمان فاز می‌آیند و می‌روند و زیر پایشان هم ماشین‌های کولردار است. کارشان چوپونی امنیتی است. حواس‌شان خیلی به عسلویه است.

تو عسلویه، نزدیک به صد شرکت پیمانکار کار می‌کنند. هر شرکت هم با توجه به پروژه‌ای که گرفته چند تا کمپ تو بیابون زده و تقریباً اکثر کارگران و کارکنان در این کمپ‌ها زندگی می‌کنند. یا کنار برخی ایستگاه‌های متعلق به این شرکت‌ها. تقریباً تو هر کمپی چهار صد نفری زندگی می‌کنند. مثلاً شرکتی که من توش کار می‌کنم چهار تا از این کمپ‌ها دارد با چند ایستگاه بین کمپ‌ها. رشته‌های کاری مختلف است از خاک‌برداری تا بتن‌ریزی تا نصب لوله‌ها تا جوش‌کاری تا کارهای خدماتی مثل آشپزی تا رانندگی و غیره. البته الان می‌گویند چند تا شرکت پتروشیمی به کار افتاده که من از کارشان اطلاعی ندارم.

وضع مسکن، بیش‌تر یک طویله است. خانه‌های پیش‌ساخته را تو کمپ کنار هم چیده‌اند و دور دکل کمپ هم سیم خاردار کشیده‌اند. توی هر اتاق از هشت تا دوازده نفر توش زندگی می‌کنند. جا آن‌قدر تنگ است که کارگران لباس قدیمی و کفش‌شان را بیرون اتاق می‌گذارند. از آدم مسن تا کارگر جوان از معتاد تا غیرمعتاد را کنار هم گذاشته‌اند. متأسفانه تاکنون کلی تجاوز جنسی به این کارگران جوان شده و جیک کسی هم تا حال در نیومده است. البته بخش کارمندی و مهندسی هم تو کمپ هست که اتاق‌هایشان جداست اون‌ها هم هر سه چهار نفر تو یک اتاق هستند، ولی امکانات زندگی‌شان با ما فرق دارد. حساب نورچشمی‌ها و از ما بهترن شرکت هم که کلا جداست. کارمندان و مهندسان سالن غذاخوری دارند، ولی کارگران باید تو همان اتاق‌هایشان غذا صرف کنند.

نزدیکی‌های ساعت پنج صبح آژیر کمپ به صدا درمی‌آید. ژنراتورهای برق هم به فاصله کوتاهی خاموش می‌شوند. خاموشی ژنراتورها یعنی این که بیدار باش اجباری، چون که هوا آن‌قدر گرم است که بیش‌تر از چند دقیقه در اتاق‌ها نمی‌توانی بمانی. مریض باشی یا نباشی باید پاشی و از اتاق بیرون بری. تقریباً یک ساعت فقط وقت داریم که توالت برویم و سر و صورت بشوریم و صبحانه بخوریم. در نظر بگیر برای حدود سیصد چهار صد کارگر سه چهار تا توالت درست کرده‌اند. ما حتی فرصت نمی‌کنیم با خیال راحت شکم‌مان را تخلیه کنیم. فرصت آن‌قدر کم است که کارگران مجبورند تو دسته‌های چند نفری با هم صبحانه بخورند یکی با جمع کردن ژتون‌ها سریعاً می‌رود صبحانه را تحویل می‌گیرد، یکی دیگر آب جوش می‌آورد برای چایی. صبحانه هم یک تکه کره ۲۵ گرمی و همان‌قدر پنیر یا تکه نان ماشینی لواش که ما بهش می‌گوییم نون فتوکپی، چون اصلاً قوت ندارد. تقریباً هیچ کسی سیر نمی‌شود. مگر این که یکی که تازه از مرخصی برگشته باشد یا گذارش به یک آبادی افتاده باشد مقدار نون بیش‌تری با خودش آورده باشد که معمولاً زود تمام می‌شود. به هر پنج شش کارگر یک کولمن آب یخ می‌دهند که باید تا شب با آن سر کنند. مثلاً آب تصفیه شده دریاست اما شور و تلخ است. آب برای ما خیلی مهم است، آن‌قدر که اگر کسی تو راه گیر بیفتد، معمولاً کسی به کسی آب نمی‌دهد. مگر این که خیلی با معرفت باشد. بعد از صبحانه یک سری که «موتورمن» هستند در کمپ می‌مانند. کارمندان و مهندس‌ها هم می‌روند تو بخش اداری زیر کولر.

اکثر کارگران پشت وانت‌ها سوار می‌شوند و می‌روند تو خط لوله. معمولاً هر شرکت پیمانکاری توی مسیر چند تا کارگاه هم دارد. خط لوله غوغاست. ساعت شش و ده دقیقه صبح کار شروع می‌شود. تا ساعت دوازده شهر یک سره ادامه دارد. کار زیر اون گرما، وحشتناک است. حساب کن زیر گرمای بالای پنجاه درجه و رطوبت شصت هفتاد درصدی، شوخی نیست. اگر ابزار کاری اشتباهی تو آفتاب مونده باشد نمی‌شود بهش دست زد.

ساعت دوازده، یک ماشین از طرف شرکت می‌آید و نهار می‌آورد. توی ظرف‌های یکبار مصرف. مقداری برنج با مقداری خورشید به هم ماسیده به ما می‌دهند. اگر محبت کارفرما گل کند یک نوشابه یک و نیم لیتری هم برای هر شش نفر می‌فرستند. معمولاً از ساعت دوازده تا ساعت سه بعد از ظهر کسی کار نمی‌کند، البته به انصاف شرکت و یا سرپرست و یا فوریت کار هم بستگی دارد، چون که بعضی وقت‌ها استراحت تا دو بعد از ظهر است. کارگران همان جا زیر سایه ماشین‌آلات دراز می‌کشند. بعد از استراحت بستگی به زمستان و تابستان دارد تا شش یا هفت یا هشت شب کار می‌کنیم. ده ساعت کار در روز روی شاخش است، ولی شده که تا دوازده ساعت حتی پانزده ساعت هم کار کنیم. البته شب‌کاری هم هست چون که بعضی کارها مثل بتن‌ریزی را تو گرمای روز نمی‌شود انجام داد. وقتی کارفرما می‌گوید کاری باید امروز و فردا تمام شود، دیگر ساعت کاری مطرح نیست. این موقع بعضی از کارگران بیست و چهار ساعت یک سره کار می‌کنند. معمولاً قبل از تاریک‌شدن با ماشین به کمپ برمی‌گردیم. موقع برگشتن دیگه کسی کسی را نمی‌شناسد، چون که یک سره خاک و خل روی ما نسیه است. قیافه‌مان با آن چفیه‌ها می‌شود عین لورنس عربستان که از توفان شن برگشته، آن قدر خسته و کوفته هستیم که کسی حال حمام گرفتن هم ندارد، بگذریم که چند تا دوش بدون در و پیکر با آب یک سر شور به عنوان حمام گذاشتند که آبش هم مدام قطع و وصل می‌شود. بعد هم شام می‌خوریم که معمولاً نون و پنیر و هندوانه یا ماکارونی است.

اینه وضع کار و زندگی ما تو یک روز. روز تعطیل و آخر هفته هم نداریم. هر کارگری یک سره ۲۴ روز باید کار کند بعد شش روز استراحت بگیرد، که بتواند برود سری به خانواده یا زن و بچه‌اش بزند. ولی آن قدر راه دور است یا وسیله نقلیه گیر نمی‌آید که اکثر کارگران هر دو سه ماه از استراحت‌شان استفاده می‌کنند. بلیط هواپیما پنجاه هزار تومان است که توان کارگر به آن نمی‌رسد. حداقل یک روز طول می‌کشد و منتظر ماشینی باید باشی تا از کمپ خودت را به گلگاه نیروهای انتظامی برسانی. یکی دو روز هم طول می‌کشد تا فی‌المثل به تهران بروی.

مواد مخدر بی‌داد می‌کند. خودشان آمار دادند شصت درصد کارگران معتاد هستند. مواد مخدر مثل نقل و نبات در منطقه پخش می‌شود. از فرودگاه عسلویه که پیاده شوی، همین‌طور آدم دور تو را می‌گیرند که بهت انواع مواد مخدر را بفروشند. این منطقه یکی از گذرگاه‌های اصلی عبور مواد مخدر از بلوچستان پاکستان به کشورهای خلیج و منطقه شیراز است. مدام جلو چشم ما کاروان‌های بزرگ حمل مواد مخدر رد می‌شود. چند تا موتورسوار «کلاش» به دست این ماشین‌ها را اسکورت می‌کنند. می‌گویند سپاه و نیروی انتظامی مستقیماً تو این کار دست دارند...

کم نیستند کارگرانی که به امید پول درآوردن آمدند و بعد از چند ماه هم که برمی‌گردند، معمولاً پولی دست‌شان نیست. چون که کارفرما هی پرداخت حقوق کارگران را به تعویق می‌اندازد. کارگری که دست خالی برمی‌گردد، خوب معلوم است که نمی‌تواند خرج خانواده‌اش را بدهد. زنش بهش پشت می‌کند و کار به طلاق و طلاق‌کشی می‌کشد. فقر باعث می‌شود کار به تن‌فروشی زن و دختر بکشد. کم نیستند کارگرانی که آمدند عسلویه و کلا ماندگار شدند و زن و بچه‌شان را به کلی ترک کردند. و کم نیستند کارگرانی که درآمدشان را فقط خرج مواد می‌کنند. اعتیاد روح و اراده بسیاری را کشته الان هم دارد عوارض جسمی‌اش را بروز می‌دهد. حتما شنیدی که طی چند ماه گذشته حدود ۳۸ جسد در عسلویه پیدا شده که اکثراً در اثر اعتیاد به مواد مخدر مردند.

بومی‌ها بیش‌تر تو کار نگهبانی هستند. یعنی کارشان حفاظت از ایستگاه‌های و وسایل شرکت‌ها است. حقوق‌شان هم ماهی هشتاد هزار تومان است. طرف حساب شرکت‌ها خان‌های محلی هستند. یعنی کسانی که زمین و باغ دارند و یا صاحب نفوذند. معمولاً اهالی بومی‌ها روی زمین‌های باغات و امکانات آن‌ها کار می‌کنند. مزد اهالی بومی به این خان‌ها به عنوان واسطه و دلال پرداخت می‌شود. برای هر نفر ۱۵۰ هزار

تومان می‌گیرند و لیکن آن‌ها هفتاد هزار تومان را به جیب می‌زنند و فقط هشتاد هزار تومان به نگهبانان می‌دهند. نگاهی هم یعنی عادت کردن به زندگی با عقب و مار و جانورهای وحشی در بیابان. کارگران افغانی و بلوچ روزمزد هستند. روزی پنج تا شش هزار تومان. آن‌ها هر وقت شرکت نیاز داشته باشد. سخت‌ترین کارها هم بر عهده آن‌هاست. تازه یک فرق دیگر میان ما با آن‌ها این هست که این‌ها حق زندگی در کمپ‌ها را هم ندارند. اکثر کارگران تحت عنوان این که افغانی‌ها و بلوچ‌ها، کثیف هستند و شپش دارند، نمی‌گذارند آن‌ها بیایند توی کمپ زندگی کنند. بگذریم که همه اتاق‌های ما از شدت کثیفی پر از جانور و شپش است. افغانی‌ها و بلوچ‌ها مجبورند کنار همان لوله‌ها یا کپ‌های بومی زندگی کنند بدون هیچ امکاناتی.

کم علیه افغانی‌ها در مملکت تبلیغ نمی‌شود. تازه یک جور همه چیز توسط کارفرما چیده می‌شود که اوضاع این جور می‌شود. دعوی ملیتی که فقط با افغانی و بلوچ نیست در بقیه کارگران هم که از جاهای دیگر می‌آیند هم هست. هزار جور اختلاف بین کارگران دامن می‌زنند. این جزو الفبای اولیه بخش کارگری است، دامن زدن به اختلاف بین ترک و لر و عرب و فارس. شیعه و سنی و تازه آخوندها هم آمدند اختلاف بین نمازخون و بی‌نماز و نجس و پاک را هم اضافه کردند. بعضی وقت‌ها بین کارگران ملیت‌های مختلف دعوا و کتک‌کاری می‌شود.

هیچ شرط و شروط قانونی هم وجود ندارد، به قراردادهای کاری ما کاغذ سفید می‌گویند، یعنی یک کاغذ سفید که زیرش امضای کارگر است، راستش حتی چنین کاغذی وجود ندارد، در واقع هر سه ماه اجراج می‌شویم، دوباره استخدام می‌شویم. هیچ حق و حقوقی مثل بیمه هم به ما تعلق نمی‌گیرد. هر وقت هم کارفرما خواست به کلی جوابمان می‌کند و با یک چشم بالا انداختن بیرون می‌کند.

یک‌بار کارفرما با دست‌مزد عقب افتاده کارگران کلی کار می‌کند یک‌بار هم نزول خواران. حساب کنید حقوق ده‌ها هزار کارگر در طول هشت ماه چه مبلغ کلانی برای شرکت‌ها می‌شود و چه اعتبار مالی هر بار نصیب‌شان می‌شود. حتی اگر در بانک هم بخوابانند، کلی بهره نصیب‌شان می‌شود. مسئله گرانی و پایین آمدن ارزش پول هم به کنار. یک برنامه‌ای برای ما چیدند که هم همیشه طلبکاریم هم همیشه بدهکار. و مجبوریم مدام از شکم خودمون و زن و بچه‌مون بزنیم.

وسایل ایمنی اصلاً مطرح نیست. حداکثر یک جفت دستکش کوتاه به جوشکار بدهند یا به سرپرستی هم دستکش و کفش کار مناسب بدهند. باید بیایی ببینی لباس و کفش کارگران چه رنگی است، هفت بیچاره است. هر کی یک جور، شلوارها با بند بسته شده و کفش‌های پاره و پوره...

اما سوانح کاری در عسلویه حکایت دیگری دارد. هیچ چیز به اندازه جون و سلامتی کارگر بی‌ارزش نیست. یکی از سوانح دائمی تصادفات است. هم در جاده‌های درب و داغان نزدیک به عسلویه هم هنگامی که سراغ مسیر لوله‌ها می‌رویم. البته جاده‌ای در کار نیست. چون که فرق خط لوله با دیگر کارهای پیمانکاری این است که از کنار آبادی‌ها نمی‌گذرد. ماشین‌ها باید مسیرها و شیب‌های ناجور را بروند خیلی وقت‌ها چپ می‌کنند کلی کارگر در این تصادفات کشته یا زخمی و ناقص و فلج می‌شوند. دست یکی می‌شکند و کمر یکی دیگر. سوانح دیگر، سوانح کار است. دست یکی زیر لوله می‌ماند یا انگشت کارگری بین اتصال لوله‌ها له می‌شود یا دست‌شان زیر قطعات ماشین‌آلات سنگین می‌ماند و معیوب می‌شود. دردناک‌ترین سوانح، مرگ کارگران هنگام کار گذاشتن یا تست لوله‌هاست...

عسلویه، یک درمانگاه دارد بعضی وقت‌ها یک دکتر هندی به آن‌جا سر می‌زند. در سراسر منطقه‌ای که کارگران کار می‌کنند حتی یک پرستار هم دیده نمی‌شود. حتی یک قرص سر درد هم پیدا نمی‌شود. کسی هم اگر دچار سانحه بشود باید همشهری‌هایش فکری به حالش بکنند...

وضعیت کارگران خارجی مثل کره‌ای‌ها با ما فرق می‌کند. آن‌ها حقوق به دلار می‌گیرند پول هواپیمایشان را شرکت می‌دهد. من شنیدم که برایشان در کمپ‌هایشان استخر هم زده‌اند. توتال در عسلویه خودش هواپیمای اختصاصی دارد. و ربطی به شرکت هواپیمایی ماهان ندارد.

نورچشمی‌ها هم بهترین زندگی را دارند. این‌ها همان آفازده‌ها هستند که حال کار بلد باشند یا نباشند یک مقامی توی این شرکت‌های پیمانکاری دارند. هم چیز در اختیارشان هست. از ماشین آخرین مدل کولردار تا خانه‌هایی با همه نوع امکانات. مثلاً ماشین برایشان اجاره می‌کنند ماهی یک میلیون تومان. غذای این

نورچشمی‌ها هم زمین تا آسمان با ما فرق دارد. بهترین غذا و خدمه را دارند و خاویار می‌خورند. و اصلا با ماها قاتی نمی‌شوند. عار دارند با ما نشست و برخاست داشته باشند.

رفت و آمد به عسلویه چندان آسان نیست. باید چند پست بازرسی ماموران انتظامی و کره‌ای‌ها را از سر بگذارنی. دو تا چیز کنترل کلی کارگران را برایشان آسان می‌کند: یکی مواد مخدر و دیگری تفرقه. معتاد کردن واقعا بخشی از کنترل و سرکوب کارگران است. اعتیاد دیگر مفهوم کارگر را عوض می‌کند. چون اراده‌اش ضعیف می‌شود، بی‌عار می‌شود و دنبال همبستگی با بقیه نمی‌رود. کارفرما هم همین را می‌خواهد. دامن زدن به تفرقه میان ملیت‌های مختلف هم که جای خود دارد. این جواری فقدان ماموران انتظامی را در بیابان جبران می‌کند.

همان‌طور که گفتم هزار تا بند دیگر هم هست که کارگر را گیر می‌دهد. کمپ‌های عسلویه برای ما مثل اردوگاه‌های کار اجباری هستند. حتما فیلم‌های اردوگاه‌هایی که هیتلر برای لهستانی‌ها درست کرده بود را دیده‌اید، وضع ما آن‌طوری است. یا فیلم‌های اردوگاه‌های کاری که آمریکایی‌ها برای زندانیان درست می‌کردند را دیده‌اید که چطور به زور از آن‌ها کار می‌کشند. باور کن وضعیت ما در عسلویه این طوری است اصلا غلو نیست.

اخیرا احمدی‌نژاد سفری به عسلویه داشت... خود اون سفر جوك بود. کلی تبلیغ کردند که ببینید چقدر خاکی و ساده است. و با همان هواپیمای معمولی که بقیه به عسلویه می‌آیند اومد و هیچ تشریفاتی هم برایش نگرفته بودند. کلی هم تو روزنامه‌ها سر این مسئله تبلیغ کردند. خوب بعضی کارگران هم باورشان شد. مخصوصا پارسال که خاتمی برای افتتاح چند فاز آمده بود نمی‌دانی کارفرما چکار کرد. جشن سلطنتی گرفته بودند، فقط کالسکه شاه را نیاورده بودند. اما امسال احمدی‌نژاد این جواری آمد. با چند نفر مسافران هواپیما نشست. بگذریم که آن روز فرودگاه عسلویه مثل مور و ملخ مامور امنیتی ریخته بودند. این را هم بگم که سفرهای امنیتی سران حساب و کتاب ندارد. چون که از يك ماه قبل برایش کار می‌کنند و برنامه می‌ریزند و همه چی را کنترل می‌کنند. خلاصه احمدی‌نژاد اومد و خودی نشان داد و چند جا سر زد و برگشت... این هم از طرح‌های اقتصادی آقای رییس جمهور که با کارگر نوازی ظاهری دنبال پول‌گازش است تا دولتش بچرخد...

در پایان مصاحبه این رفیق کارگر، تاکید کرد: من سعی کردم حقایق را بگویم. هر چند تلخ باشد. يك سنگینی بزرگ در دلم بود آن را خالی کردم. سنگینی که هزاران هزار کارگر دیگه مثل من روی دلشان هست. این‌ها حرف دلم بود که زدم. و قصدم خدمت به کارگران بود.

همان‌طور که دیدیم این مصاحبه مسایل مهم مربوط به زیست و زندگی کارگران و سیاست‌های غیرانسانی پیمانکاران، کارفرمایان و مسئولین دولتی را به روشن‌ترین و ساده‌ترین وجهی بیان می‌کند. جا دارد که از این کارگر، مصاحبه‌گر و دست‌اندرکاران نشریه دانش‌جویی «بذر» نهایت تشکر را داشت که این‌گونه به مسایل کارگری می‌پردازند.